

« متن مصاحبه با پروفیسور محمد حسین دیانی در تاریخ ۱۳۹۴/۱۲/۶ »

۱. لطفاً توضیحاتی درباره تاریخ، محل تولد و تحصیلات دانشگاهی خود بفرمائید.
۲. زمان و چگونگی ورود خود را به تشکیلات دانشگاه شهید چمران بفرمائید.
۳. با چه مدرکی و تحت عنوان چه پستی در دانشگاه شهید چمران شروع به کار کردید و چه سمت‌ها و پست‌های اجرایی داشتید.
۴. تحولات دانشگاه شهید چمران و واحد کاری که در آن اشتغال داشتید را از نظر تغییرات مدیریتی، نیروی انسانی، اعتبارات مالی ذکر و ارزیابی فرمائید.
۵. در مورد ارتباط خود با دانشگاه شهید چمران توضیح دهید.
۶. درباره وقایع انقلاب، جنگ و تغییر اوضاع سیاسی و اجتماعی و تأثیرات آن بر روی دانشگاه و جامعه دانشگاهی مطالبی را ذکر فرمائید.
۷. زیباترین خاطره از دانشگاه و حس شما هنگامی که به دانشگاه شهید چمران اهواز فکر می‌کنید.

بسم الله الرحمن الرحيم. در مشهد متولد شدم، دوره‌ی ابتدایی را در مشهد گذراندم، هفت سال ترک تحصیل داشتم، در کارخانه نخ ریزی و نساجی خراسان شاغل بودم و در سال ۱۳۳۹ درس خواندن را شب‌ها به صورت کلاسهای شبانه شروع کردم. در آن زمان اگر معدلت ۱۵ (پانزده) می‌شد می‌توانستی هر سال دو کلاس شبانه را بخوانی، من از این آئین نامه استفاده کردم و دوره دبیرستان را در کلاسهای شبانه سه سال و نیم تمام کردم. سربازی را در دوره پنجم سپاه دانش گذراندم. در دفترچه خاتمه خدمت من، هم برای فعالیتهای نظامی و هم برای فعالیتهای آموزشی امتیاز عالی ثبت شده است.

اعمال و رفتار نظامی‌گری شایسته همراه با نمرات خوبی که از آزمونهای کتبی دوره آموزشی گرفته بودم، مرا در طبقه گروهان یکمی قرار داد، که دو امتیاز بزرگ داشت؛ حقوقی که دریافت می‌کردم ۳۶۰ تومان (در مقایسه با گروهان سوم که ۲۴۰ تومان) بود، امتیاز دوم اجازه انتخاب محل خدمت برای بقیه دوران سربازی به عنوان آموزگار سپاهی بود. برای آموزگاری مشهد را انتخاب کردم، در روستایی به نام گردآلود (حجت‌آباد)، نزدیک سنگ بست در مسیر شهر فریمان کار آموزش را در اتاقی که برای کلاس آماده شده بود شروع کردم. بعد از اتمام دوره‌ی سربازی با عنوان آموزگار سپاهی، این امکان داده شد تا شهری را که مایلیم برای استخدام در آموزش و پرورش کار کنیم، انتخاب کنم؛ می‌توانستیم سه شهر را انتخاب کنیم. با اینکه بچه مشهد بودم، هر سه

محل را تهران انتخاب کردم تا با دور بودن از فامیل بتوانم بر مطالعه به منظور قبولی در آزمون ورود به دانشگاه تمرکز کنم. در روستایی به نام عباس‌آباد در بخش خرقان شهر ساوه به عنوان آموزگار روستایی شروع به کار کردم.

در تابستان ۱۳۴۴ وقتی دوره سربازی را با عنوان سپاه دانش می‌گذراندم در مشهد به دانشکده علوم واقع در خیابان اسرار رفتم. سرسرای این دانشکده با سنگ‌های مرمر و ستون‌های زیبا آراسته شده بود که در مقایسه با وضعیتی که در روستا داشتم خیلی متفاوت بود، در همان زمان تصمیم گرفتم که به مکانهایی مانند این ساختمان وارد شوم. آن سال قبول نشدم، در سال ۱۳۴۵ روزی در خیابان انقلاب از پشت میله‌های دانشگاه تهران رد می‌شدم، آنجا نیز با خود گفتم: ای کاش یک روز بتوانم به آن طرف میله‌ها بروم. بالاخره در سومین آزمونی که برای ورود به دانشگاه دادم قبول شدم؛ دفعه اول می‌خواستم پزشک شوم که نشد، دفعه‌ی دوم برای رشته‌های علوم امتحان دادم که باز نشد و دفعه سوم می‌خواستم به رشته مدیریت بروم. در آن زمان شیوه انتخاب یک رشته اینگونه بود که داوطلبانی را که نمراتشان نزدیک به هم بود در یک اتاق جمع می‌کردند و رشته‌هایی را که ظرفیت آنها کامل نشده بود بر روی تخته سیاه می‌نوشتند. افراد با نمره بالاتر را فرا می‌خواندند. تمایل داشتم رشته مدیریت را انتخاب کنم، ولی آخرین نفر قبل از من رشته را مدیریت انتخاب کرد و ظرفیت آن رشته پر شد، من مجبور شدم علوم تربیتی را انتخاب کنم. در سال ۴۶ به دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران رفتم (البته یک نیمسال را در روستا معلم نیز بودم)، شرایط بسیار سختی بود. فامیلی در تهران داشتم که از او کمک خواستم و گفتم: می‌توانی جوراب بفروشی؟ گفتم: بله می‌فروشم، چون در آن زمان هیچ کس از لحاظ مالی به من کمک نمی‌کرد.

بالاخره از آموزش و پرورش استعفا دادم، به تهران آمدم و درس خواندن را شروع کردم، اولین شغلی که پیدا کردم ماشین‌نویسی بود، روبروی دانشگاه تهران جایی بود که پایان‌نامه تایپ می‌کردند و من چون در کارخانه نخریسی و نساجی مشهد ماشین‌نویسی را آموخته بودم، آنجا مشغول به کار شدم و در ازای هر صفحه‌ای که تایپ می‌کردم ۳ ریال دریافت می‌کردم. مدتی زندگی به این صورت گذشت تا در دانشکده سی واحد درس کتابداری را به عنوان رشته فرعی گذراندم. در سال ۱۳۴۸ توسط خانم نوش آفرین انصاری مدرس درس‌های کتابداری به مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه تهران برای کار معرفی شدم و در آن کتابخانه همه روزه از ساعت ۴ بعد از ظهر تا ده شب کار می‌کردم.

در سال ۵۰ برای کارشناسی ارشد آزمون دادم و همزمان رشته علوم تربیتی و کتابداری را قبول شدم، کتابداری را انتخاب کردم، با این استدلال که در کتابداری جای پیشرفت بیشتری نسبت به علوم تربیتی وجود

دارد. در دانشگاه تهران فوق لیسانس کتابداری می‌خواندم و همزمان در دانشکده حقوق مسئول بخش فهرست‌نویسی بودم. همکاری به نام خانم بدری (زهرا) ارباب شیرانی داشتم که برادرش رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه جندی شاپور بود. سعید ارباب شیرانی یک روز برای دیدن خواهرش به کتابخانه آمد. بنا به گفته زهرا ارباب شیرانی او به دنبال یک نفر آدم زرنگ بود تا برای کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه جندی شاپور استخدام کند. با معرفی ایشان، مصاحبه‌ای کوتاه روی پله‌های بیرونی دانشکده حقوق انجام شد. پیشنهاد کرد تا با عنوان عضو هیأت علمی به اهواز بروم تا بعد از دو سال با استفاده از بورس برای دوره دکتری به خارج بروم. دو روز بعد از مصاحبه حکم مربی گروه علوم انسانی دانشگاه جندی شاپور با هواپیما برایم فرستاده شد. بدین صورت من با خانواده‌ام که متشکل از همسر، مادر و اولین فرزندم آرش بود، در اهواز ساکن شدیم.

در اهواز خانم مهوش ابوضیاء رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات بود، پس از مدتی ایشان به دلیل انتقال شوهرشان که شرکت نفتی بود از اهواز رفتند و من رئیس کتابخانه شدم. در آن زمان درس‌های آشنایی با کتابخانه را برای گروه ادبیات تدریس می‌کردم. در کتابخانه دانشکده ادبیات ۵ کارمند کار می‌کردند، از بین آنها سه نفر به نام‌های زهلوله دغاغله، خانم کاشانی و آقای فیاضی لیسانس زبان انگلیسی بودند. طی مدت سه سالی که مسئولیت کتابخانه را برعهده داشتم تعداد کارکنان کتابخانه به ۲۰ نفر رسید. آقای روزن‌سکی مربی زبان انگلیسی مسئول سفارشات لاتین بود، خانم کرل هنسن فوق لیسانس کتابداری که با اعلام در مجلات حرفه‌ای کتابداری امریکا به استخدام کتابخانه در آمده بود، کار فهرست‌نویسی منابع انگلیسی را بر عهده داشت و آقای آقاربیع مسئولیت بخش فهرست‌نویسی فارسی را برعهده داشت. امکانات مالی فراوانی برای مجموعه سازی در اختیار بود. هم کتابهای فارسی جاری، هم مجموعه کتابهای شخصی و هم کتابهای انگلیسی و فرانسه زبان را به مجموعه می‌افزودیم. هم آقای دکتر شیرانی و هم آقای دکتر جامعی رئیس دانشگاه به ساخت مجموعه‌ای غنی از کتابها علاقه نشان می‌دادند. آقای دکتر جامعی رئیس دانشگاه بسیار آدم بلند نظر، آینده نگر، دست و دلباز و معقول بود. نمی‌دانم به چه دلیل مرا مرد مؤمن صدا می‌زد. می‌گفت: مرد مؤمن! "هر چی برای کتابخانه لازم داری تهیه کن، کاری به پولش نداشته باش". یکی دیگر از ویژگی‌های ایشان غلبه بر مشکلات با قبول دردسر برای خود بود. مثلاً، ساختمان مرکزی دانشگاه که در پردیس فعلی واقع است، مدت‌ها در حال ساخت بود و کارهای آن آنگونه که او می‌خواست پیش نمی‌رفت. دکتر جامعی یک روز دستور داد در ساختمان در دست ساخت، اتاقی برای دفترش آماده کنند. در هوای گرم و بدون برق به اتاق کار خود در ساختمان نیمه ساخته رفت و فشار آورد تا شرایط کاری اتاقش مناسب شد، آنگاه فشار آورد تا اتاق کار معاون آموزشی دانشگاه را بسازند و به همین ترتیب آهسته اما با سرعت بسیار بیشتر از قبل ساختمان مرکزی دانشگاه شکل گرفت. دکتر

جامعی باور داشت که دانشگاه باید با امکانات اندک هم رشد کند، به عنوان مثال در جلسه‌ای که تشکیل داد در آن دکتر کلانتر متخصص اقتصاد، من به عنوان مسئول کتابخانه مرکزی دانشگاه، معاون آموزشی دانشگاه، معاون امور مالی و چند نفر دیگر از جمله آقای پورشعبان به عنوان کارمند دانشکده اقتصاد، حضور داشتیم. در آن جلسه با دادن مسئولیت به آقای دکتر کلانتر، افتتاح دانشکده اقتصاد را با یک عضو هیئت علمی اعلام کرد. این دانشکده اکنون یکی از دانشکده‌های پرقدرت دانشگاه شهید چمران است.

بنای کتابخانه مرکزی فعلی در آن زمان در دست ساخت بود. طرح این ساختمان که توسط آقای دکتر سعید ارباب شیرانی داده شده بود برای گنجایش ۳۰۰۰۰۰ (سیصد هزار) جلد کتاب در نظر گرفته شده بود. در حالی که مسئول کتابخانه ادبیات بودم، موظف بودم تا برای کتابخانه مرکزی نیز مجموعه سازی کنم. به همین دلیل در دانشکده ادبیات کتاب‌های زیادی از همه نوع، به ویژه منابع مرجع خریداری می‌کردم. در آن زمان هر چه می‌خواستم بخرم، می‌توانستم. برای مثال در ده اسفند ۱۳۵۴ رئیس دانشکده آقای دکتر شیرانی اعلام کرد چهار میلیون تومان پول موجود است، می‌توانی قبل از عید این مبلغ را برای خرید کتاب مصرف کنی؟ گفتم: بله، همه کارکنان را بسیج کردم و سفارشی مناسب به خارج فرستادم. سفارشات خارجی را یا به شرکت بلاک ولز در انگلستان و یا به شرکت بلاک ولز نورث امریکا به هلند ارسال می‌کردیم. کتابها را همراه با برگه‌های فهرست شده برایمان می‌فرستادند. چون در دانشکده ادبیات تعداد زیادی از اعضاء هیأت علمی گروه زبان انگلیسی و فرانسه وجود داشت، کار انتخاب و سفارش منابع مناسب به سادگی انجام می‌شد. سفارشات ارسال می‌شد، کتابها به سرعت به ایران فرستاده می‌شد، کارهای اداری آنها انجام می‌شد و سپس وجه کتابها به خارج ارسال می‌شد. وقتی به دانشکده ادبیات آمدم یک سالن کتابخانه با دو اتاق کار مرتبط با کتابخانه وجود داشت، سه سال بعد سیزده اتاق کتاب در دانشکده ادبیات وجود داشت. در دو تا از اتاق‌ها کتاب‌هایی قرار داده شده بودند که قبل از سال ۱۳۲۰ منتشر شده بودند. اینها را کتاب‌های نایاب تلقی می‌کردیم و از دسترسی مستقیم خارج کرده بودیم. بیشتر این کتابها فارسی بودند، برخی از این کتابها به زبان فرانسه و برخی دیگر کتاب‌های انگلیسی قدیمی با عکس‌ها و نقاشی‌های بسیار جالب بودند؛ نمیدانم این کتابها اکنون در کجا نگهداری می‌شوند. اگر آن کتابها هنوز بخشی از مجموعه‌های دانشگاه باشد، برخی از آنها باید بیش از چند میلیون قیمت داشته باشد.

فعالیت‌های مرتبط با آموزش کارکنان کتابداران دانشگاه شهید چمران

در سال ۱۳۵۳ که به اهواز منتقل شدم، یک دوره کوتاه مدت ده روزه توسط کمیته آموزشی انجمن کتابداری ایران به راه انداختم که در آن ۶۱ نفر شرکت کردند. مدرسانی که از تهران برای این کلاسها آمدند، خانم نوشین آفرین انصاری، آقای عبدالحسین آزرنگ، آقای کامران فانی و خانم فریده طاهری بودند. گرچه من در کلاسهای مشابه این کلاسها مثلا در کرمان تدریس کرده بودم، اما در این دوره برای خود درسی تعیین نکردم و فقط مدیریت کار را برعهده گرفتم. در افتتاحیه کلاسها که در سالن فردوسی دانشکده ادبیات انجام شد، آقای دکتر شیرانی و خانم انصاری سخن گفتند. به یقین بیشترین افرادی که در این کلاس شرکت کردند، در کتابخانه‌های دانشگاه جندی شاپور استخدام شدند. در سال ۱۳۶۱ کلاس بازآموزی ۴۵ ساعته کتابداری در کتابخانه مرکزی دانشگاه شهید چمران تشکیل شد. تدریس این دوره بر عهده محمد حسین دیانی بود. در سال ۱۳۶۴ نیز یکدوره کوتاه مدت کتابداری تشکیل شد که در آن دوره آقایان محمد حسین دیانی، مرتضی کوبی و عبدالحسین فرج پهلوی تدریس کردند. در سال ۱۳۶۵ با موافقت سازمان امور اداری و استخدامی کشور تعداد ۲۶ نفر از کتابداران دانشگاه طی آزمونی برای مقطع کاردانی پذیرفته شدند. این عده پس از پنج نیمسال شرکت در کلاسها در سال ۱۳۶۹ دوره میانمدت کتابداری را به پایان رسانیدند. محتوای برنامه آموزشی این دوره با برنامه مصوب کاردانی تفاوتی نداشت؛ فقط چهار واحد زبان انگلیسی و دو واحد آشنایی با کاربرد کامپیوتر در کتابخانه‌ها به برنامه اضافه شده و از تعداد کارورزیها کاسته شده بود. مدیریت این دوره و تدریس برخی از درسهای این دوره بر عهده محمد حسین دیانی بود.

وقتی به اهواز آمدم ۵ کارمند در کتابخانه ادبیات کار می‌کردند و کسی با تحصیلات کارشناسی ارشد برای استخدام در اهواز وجود نداشت. با موافقت دانشگاه برای استخدام فوق لیسانس کتابداری در مجلات آمریکایی اعلام نیاز کردیم. ۵۰ تا ۶۰ مورد شرح حال و فعالیت برایمان ارسال شد که از بین آنها خانمی را انتخاب کردیم. خانمی بسیار جوان و ریز نقش و بسیار با وقار بود. ابتدا که ایشان به دانشکده آمد، نگران شدیم، چون تعداد زیادی غیر ایرانی در این دانشکده کار می‌کردند، خرسندانه با درایتی که خانم هسنن بخرج دادند، هیچ موردی که مناسب حال دانشگاه و کتابخانه نباشد پیش نیامد و مدتی پس از رفتن من به بورس ایشان هم به آمریکا آمدند و در آنجا ازدواج کردند و من را هم که آن موقع در آمریکا بودم به مراسم جشن عروسی خود دعوت کردند که البته نتوانستم در جشن شرکت کنم.

در دوره‌ای که در دانشکده ادبیات بودم، افزون بر سرپرستی کتابخانه درس شیوه‌های استفاده از کتابخانه را به دانشجویان رشته ادبیات تدریس میکردم. کلاسهای بسیار پرشوری بود، آنقدر دانشجویان در کلاس حاضر می‌شد که علیرغم بزرگی کلاس جا برای نشستن باقی نمی‌ماند و از کلاسهای دیگر صندلی آورده می‌شد. برنامه رشته فرعی کتابداری را برای دانشجویان رشته‌های ادبیات و زبان فارسی، زبان انگلیسی و زبان فرانسه نوشتیم، اما به دلیل فراهم شدن امکان ادامه تحصیل، فرصت نشد تا آنها را راه اندازی کنم.

طبق قرار این امکان وجود داشت پس از دو سال خدمت از بورس تحصیلی استفاده کنم، اما به دلیل ضرورت تقویت زبان مجبور شدم سال سوم استخدام برای ادامه تحصیل به امریکا برویم. بعد از دریافت پذیرش از دانشگاه ایالتی راتگرز در نیوبرونزویک، ایالت نیوجرسی، برای کارهای اداری به وزارت علوم بخش بورسها معرفی شدم. در کمتر از یک هفته، به سفارت امریکا برای گرفتن ویزا معرفی شدم و در فاصله کوتاهی در شهریور ۱۳۵۶ رهسپار امریکا شدم و در دانشکده کتابداری دانشگاه ایالتی راتگرز در شهر نیوبرونزویک نیوجرسی تحصیل خود را آغاز کردم.

قبل از اینکه به امریکا بروم، رئیس کتابخانه دانشکده علوم همسر آقای دکتر سعید ارباب شیرانی (رئیس دانشکده ادبیات)، خانم فخری ناظمی فوق لیسانس کتابداری بود. همسر آقای دکتر مروج عضو هیئت علمی دانشکده علوم، رئیس کتابخانه دانشکده علوم تربیتی بود و خانم سودابه داروگر که مشهور به خانم دکتر ساجد بود و فوق لیسانس کتابداری داشت رئیس کتابخانه دانشکده پزشکی بود. احتمالاً آقای زاهد بیگدلی هم در آن زمان رئیس کتابخانه بیمارستان در خیابان ۲۴ متری بود و احتمالاً خانم فریده عصاره رئیس کتابخانه در دانشکده کشاورزی بودند، خانم ناظمی و خانم داروگر فوق لیسانس کتابداری بودند، بقیه لیسانسیه در رشته‌های دیگر، بیشتر لیسانس زبان انگلیسی بودند.

قبل از اینکه من امریکا بروم، رئیس دانشگاه (آقای دکتر جامعی) به آقای دکتر خرم زاده که دکتری علوم تربیتی (یا روانشناسی) بود و فوق لیسانس کتابداری نیز داشتند مأموریت داده بود که کتابخانه مرکزی دانشگاه را راه اندازی کنند. چون هنوز ساختمان کتابخانه مرکزی دانشگاه تمام نشده بود، فعالیتها در طبقه دوم دانشکده علوم انجام می‌شد. نظامی که آقای دکتر خرم زاده برقرار کرد، به لحاظ اداری سیستمی کاملاً متمرکز بود، حتی حقوق کارکنان همه کتابخانه‌ها نیز توسط این کتابخانه پرداخت می‌شد. ایشان با کمک گرفتن از خانم ناظمی، و سودابه داروگر و استخدام دو دکتری کتابداری از امریکا به نامهای آقای لری بار و همسرش جنت بار رشته کتابداری را در سطح فوق لیسانس دایر کردند. خانم فریده عصاره، آقای زاهد بیگدلی، آقای عبدالحسین

فرج پهلوی و آقای مرتضی کوی و آقای طلوع (؟) دوره فوق لیسانس کتابداری را از آنجا شروع کردند، ولی به دلیل پیروزی انقلاب و سپس تعطیلی گروه کتابداری، دوره را در دانشگاه تهران ادامه دادند.

بعد از یک سال از رفتنم به آمریکا، انقلاب اسلامی پیروز شد و مسائل مربوط به آمریکا، گروگان‌گیری و غیره پیش آمد. چون دوست داشتم سریع برگردم، تمام وقت کار کردم و در تیرماه ۱۳۵۹ فارغ‌التحصیل شدم و شبی که کودتای نوژه شکست خورد در راه ایران بودم که به دلیل بسته شدن فرودگاه‌های ایران یکی دو شب در رم (ایتالیا) ماندیم تا فرودگاه‌های ایران باز شد و به ایران برگشتم. هیجده مرداد خود را به دانشگاه معرفی کردم و اول مهر جنگ شروع شد. در ابتدا شروع جنگ را جدی نمی‌گرفتیم و فکر می‌کردیم ده یا پانزده روزه تمام خواهد شد؛ اول مهر بود، من در لشکر آباد بودم و ساعت تعطیلی بچه‌های مدرسه بود هواپیماهای عراقی دیوار صوتی شهر را شکستند و همه درهای کرکری مغازه‌های خیابان سی متری و منتظری اهواز در هم فشرده شد، شهر به هم ریخت. پسر من را در مدرسه کوی دانشگاه گذاشته بودم، ساعت ۱۱ که برای آوردن پسر من به منزل از ابتدای لشکرآباد عبور می‌کردیم، دیوار صوتی شکسته شد، خانمهای هموطن عرب زبانم با پای و سر برهنه به کوچه‌ها و خیابان ریختند و به دنبال فرزندانشان می‌گشتند، به دبستان دانشگاه که رسیدم، پسر من گوشه‌ی دیوار کز کرده و ایستاده بود. همه مانده بودند که چه خواهد شد؟ کار تعطیل شده بود، آن موقع با خانواده‌ام در اتاقی موقت در باغ امانیه ساکن بودیم. شهر درهم ریخته بود و برخی مانند آنهایی که در باغ امانیه ساکن بودیم با خوش خیالی روی پشت‌بام‌ها سر در وردی باغ کیسه شن گذاشتیم و کوکتل مولوتف درست کردیم، که البته بی فایده بود. از فردای آن روز حملات عراقیها با هواپیما و ... شروع شد، خیلی ها شهر را ترک می‌کردند دانشگاه به تعطیلی کشانده شد و آهسته آهسته چهره نظامی بخود گرفت. نظامیان در دانشگاه ساکن شدند. نظامیان ایران در دانشکده علوم، کتابخانه مرکزی، دانشکده تربیت بدنی مستقر شدند. چند روزی خانواده‌ام را به خانه یکی از آشنایان در هفتگل بردم. در اهواز بودم، حدود ساعت ۳ تا ۳/۵ از دیوار باغ امانیه به رودخانه نگاه می‌کردیم که متوجه شدیم در دور دست گاه به گاه دود به هوا بلند می‌شود. ساعت ۵ انفجارهای مهیبی آغاز شد. شهر کلاً به هم ریخت و تمام مدت انفجارهای شدید رخ می‌داد، شهر تاریک شده بود و از آسمان باروت می‌بارید. مانند همه مردم ما هم به طرف میدان شیرها فرار کردیم. با ماشین حمل لاشه گوسفند همراه دکتر محمد رضا راشد به ملاثانی رفتیم و شب را آنجا ماندیم. در همانجا مطلع شدیم که انبار مهمات را که در پادگان بوده است، مورد حمله قرار داده‌اند. دیگر نمی‌شد در شهر یا در دانشگاه کاری انجام داد. خیلی از اعضای هیئت علمی و کارکنان شهر را ترک کرده بودند، برخی مانند من مدت‌ها سردرگم در شهر ماندیم. خانواده‌ام را از هفت گل به مشهد بردم و برای تعیین تکلیف به اهواز آمدم.

پس از مدتی برای انجام مأموریتی به وزارت ارشاد اسلامی در تهران اعزام شدم و مأموریت یافتم تا کتاب‌های مصادره شده از خانه‌های طرفداران شاه را که در سالن‌های نمایشگاه بین‌المللی تهران روی هم انبار شده بود، به مکانی دیگری (باشگاه نخست وزیری واقع در خیابان فرشته تهران) انتقال دهم. مدتی با بیرون آوردن کتابها از کارتونها و تفکیک آنها خود را سرگرم کردم. گفته می‌شد که آقای معادیخواه وزیر ارشاد اسلامی تمایل دارد کتابخانه‌ای با مجموعه‌ای از کتاب‌های اسلامی نوشته شده به ده زبان دنیا راه اندازی کند و فراخواندن من به تهران با این نیت بوده است. با تغییر ایشان برنامه‌ها تغییر کرد و هم اداره ارشاد تهران و هم من بی تکلیف بودیم. در سال ۱۳۶۱ که شهر اهواز قدری آرام گرفته بود. به اهواز فراخوانده شدم. به دیدن آقای دکتر نادران رئیس وقت دانشگاه رفتم. ایشان با چهره‌ای شاد اعلام کردند که ما مدرس هستیم و با فراهم آمدن زمینه‌های فعالیت آموزشی باید به کار آموزشی خود باز گردیم. نیز اعلام کردند که تمایل دارند کتابخانه‌های دانشگاه را فعال کنند و از من خواستند که به عنوان دکتری این رشته هر آنچه که باید در این مورد انجام گیرد انجام دهم. تقریباً به من اختیار داده شد تا هر کاری به لحاظ حرفه‌ای باید انجام شود انجام دهم تا کتابخانه‌ها بویژه کتابخانه مرکزی دانشگاه باز فعال شود.

در طبقه‌ی دوم دانشکده علوم اتاقی وجود داشت که در زمان اقامت نیروی‌های شهید چمران در آنجا مورد حمله قرار گرفته بود، اتاق با ترک این نیروها تعمیر شده و خالی باقی مانده بود. کتابخانه مرکزی را در آنجا مستقر کردیم. قبل از انقلاب نیز همین قسمت به کتابخانه مرکزی اختصاص داشت. کتابداران دانشگاه را که به دلیل جنگ به شهرها یا ادارات مختلف فرستاده شده بودند با نامه ریاست دانشگاه فرا خواندیم. آقای مرتضی کوبی، آقای فرج پهلوی و خانم فریده عصاره که دوره کارشناسی ارشد خود را تمام کرده بودند و نیز دیگر کارکنان همه گرد هم آمدیم. آقای مرتضی کوبی و خانم عصاره بخش فهرست‌نویسی را به جریان انداختند و آقای عبدالحسین فرج پهلوی بخش سفارشات را اداره می‌کردند. موافقت رئیس دانشگاه را جلب کردیم تا رؤسای دانشکده‌ها بودجه‌های خرید کتاب و مجلات خود را زیر نظر رئیس کتابخانه مرکزی هزینه کنند، اقدام مناسبی که خیلی دوام نیاورد و با رفتن من از کتابخانه مرکزی شکل دیگری پیدا کرد. کارمان بجایی رسیده بود که حدود هزار عنوان مجله غیرفارسی را بطور متمرکز مشترک بودیم، آقای نائل مسئولیت این بخش را بر عهده داشت. با تغییرات در امکانات مالی سفارش حدود سیصد عنوان مجله را مشترک بودیم و بعد ها این تعداد شاید به ۳۰ عنوان رسید.

در همین کتابخانه مرکزی اقدامات اولیه کامپیوتری کردن برگه‌دان کتابهای فارسی و انگلیسی را آغاز کردیم. تابستانی که برای دیدن فامیل به مشهد رفته بود به دیدن آقای پورسرباز (خدا رحمتش کند) در

کتابخانه بیمارستان امام رضا رفتم. ایشان در حال تدریس نرم افزار CDS/ISIS بود. در کلاسهای مربوطه شرکت کردم و با نرم افزار آشنا شدم. یک کپی از نرم افزار گرفتم و به اهواز آوردم. متأسفانه در آن زمان تنها یک رایانه (پی . سی.) در دانشگاه آن هم در سالن کامپیوتر دانشگاه موجود بود. سالن کامپیوتر دانشگاه قبل از انقلاب در اتاقی بزرگ و تمیز، راه اندازی شده بود و در آن یک مین فرم وجود داشت. بعد از انقلاب آمریکاییها پشتیبانی از این ابزار را قطع کرده بودند و دیگر نمی شد از آنها استفاده کرد. به هر حال بدلیل ناآگاهی از مباحث فنی ورود به این مکان که تنها رایانه پی . سی. در آن قرار داشت بسیار دشوار بود. نمی شد بدون کسب نظر آقای عباسی رئیس این سالن وارد این سایت شد و با پی . سی. موجود کار کرد. راه حلی پیدا کردم. طرح تحقیقی برای کامپیوتری کردن اطلاعات کتابهای و مجلات لاتین کتابخانه مرکزی تهیه کردم و در آن آقای عباسی را به عنوان مجری دوم معرفی کردم. طرح پذیرفته شد و درب سالن کامپیوتر بر روی من باز شد و استفاده از رایانه موجود که کسی جز من با آن کار نمی کرد، مقدور شد. اطلاعات (برگه های فهرست شده) موجودی کل مجلات لاتین کتابخانه های دانشگاه جندی شاپور را با آقای نائل کامپیوتری کردیم و خوشبختانه نسخه های کاغذی از آن هم منتشر شد. با آقای زرگر برگه های کتابهای انگلیسی کتابخانه مرکزی را هم با نرم افزار CDS/ISIS کامپیوتری کردیم. برگه های کتابهای کتابخانه دانشکده علوم تربیتی را نیز با این نرم افزار الکترونیکی کردیم. نسخه ای از این نرم افزار را در اختیار کتابخانه علوم پزشکی که در آن زمان جدا شده بود قرار دادیم و آنها نیز کتابهایشان را با این نرم افزار الکترونیکی کردند. همزمان با همکاری آقای نائل فهرستی از کلیه نسخه های موجود مجلات فارسی دانشگاه نیز تهیه کردیم که این اطلاعات نیز به صورت کتابچه ای تکثیر شد. تهیه این مجموعه ها موجب شد که بتوانم چند مقاله در باره روند انتشار و توقف مجلات فارسی بنویسم.

با تکمیل ساختمان کتابخانه دانشکده مهندسی، کلیه امکانات کتابخانه مرکزی از دانشکده علوم به کتابخانه دانشکده مهندسی منتقل شد. چون تعدادی از کتابخانه های دانشکده های دانشگاه با کمبود جا روبرو بودند، در مقاله ای با عنوان تمرکز و عدم تمرکز کتابخانه های دانشگاهی مزایای تمرکز و عدم تمرکز خدمات در کتابخانه های دانشگاه شهید چمران را مورد بررسی قرار دادم. در این مقاله نشان دادم که اگر کتابخانه های دانشگاه به صورت غیر متمرکز و نیمه متمرکز اداره شوند چند نفر مورد نیاز است. اگر چه مقاله تأثیرش را گذاشت. ولی تعصبات باعث ادغام کتابخانه ها نشد، بلکه مجموعه های چند کتابخانه که به ساختمان کتابخانه دانشکده مهندسی منتقل شده بودند پیوسته بودند، هر یک بصورت جداگانه بخشی از ساختمان را به خود اختصاص دادند، که بیشتر شبیه غرفه بود تا کتابخانه! در هر صورت خرید منابع فارسی و غیر فارسی مدتی به صورت متمرکز انجام می شد.

بسیاری از کتاب‌های مرجع کتابخانه مرکزی که در زمان کار در دانشکده ادبیات گردآورده شده بود در محوطه دایره مانند گردی که در وسط ساختمان کتابخانه دانشکده علوم ساخته بودند، نظم داده شدند و برای اولین بار بخش مرجع کاملاً مجزا و دلپذیری در دانشگاه شهید چمران در خدمت مراجعان قرار گرفت. در آن موقع آقای موسوی بخش امانت و مرجع را اداره می‌کردند. بخش عمده‌ای از مجلات صحافی شده را نیز من در همین ساختمان سازمان دادم.

همزمان با ریاست کتابخانه مرکزی دانشگاه، مدیریت گروه کتابداری دانشگاه شهید چمران را نیز بر عهده داشتم. در سال ۱۳۶۱ رشته کتابداری در مقطع کاردانی در وزارت علوم تصویب شد و اولین دوره این دانشجویان در سال ۱۳۶۲ در کلاسهای درسی که در بخشی از دانشکده دامپروری فضایی به طور موقت به دانشکده علوم تربیتی اختصاص یافته بود، حضور یافتند. از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۷ پنج دوره دانشجوی دوره کاردانی کتابداری مورد تدریس قرار گرفتند. برای این پنج دوره ۲۱۵ نفر اعلام ظرفیت شد، ۷۷ زن و ۶۰ مرد ثبت نام کردند و ۶۷ زن و ۴۴ مرد (در مجموع ۱۱۱ نفر) فارغ التحصیل شدند. از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۰ سه دوره دانشجوی دوره کارشناسی کتابداری گرفتیم. برای این سه دوره ۹۰ نفر اعلام ظرفیت شد، ۴۰ زن و ۳۹ مرد ثبت نام کردند و ۳۴ زن و ۳۰ مرد (۶۴ نفر) فارغ التحصیل شدند. از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۳ برای دوره کارشناسی ناپیوسته کتابداری ۱۱۵ نفر اعلام ظرفیت شد، ۴۸ زن و ۲۴۲ مرد ثبت نام کردند و ۳۹ زن و ۳۷ مرد فارغ التحصیل شدند. فشرده مطلب اینکه از کل اعلام ظرفیت شده‌ها برای دوره کاردانی ۶۲٪ ثبت نام کردند و از این تعداد ۸۱٪ فارغ التحصیل شدند. از ۸۷٪ ثبت نام کنندگان دوره کارشناسی پیوسته، ۸۱٪ فارغ التحصیل شدند و از ۷۹/۱٪ ثبت نام کنندگان دوره کارشناسی ناپیوسته ۳/۵٪ فارغ التحصیل شدند. نتیجه اینکه گروه میتوانسته است پذیرای ۴۲۰ نفر دانشجو باشد، اما در عمل، ۱۸۳ نفر کمتر را فارغ التحصیل کرده است. از این تعداد ۴۶ نفر انصراف دادند، ۲ نفر تغییر رشته دادند، ۲۸ نفر به گروه آموزشی دیگری منتقل شدند و ۶ نفر غیبت داشته‌اند. وضعیت بقیه روشن نشد.

از سال ۱۳۶۸ امکان اعزام مربیان گروه‌های علمی دانشگاه برای ادامه تحصیل در سطح دکتری فراهم آمد، در سال ۱۳۶۸ آقای عبدالحسین فرج پهلوی، در فروردین سال ۱۳۷۰ آقای مرتضی کوکبی؛ در بهمن ۱۳۷۰ آقای زاهد بیگدلی و در مرداد ۱۳۷۱ خانم دکتر فریده عصاره برای ادامه تحصیل به استرالیا رفتند. در غیاب این افراد کلیه درسهای گروه توسط محمد حسین دینانی و آقای عبدالحمید معرف زاده تدریس می‌شد. موافقت من به عنوان مدیر گروه برای اعزام ۴ عضو هیئت علمی برای ادامه تحصیل اقدامی بود که بسیاری آنرا ستودند و ثمرات آن بعدها افتخاری شد برای دانشگاه شهید چمران که گروه کتابداری آن در بالاترین سطح توانائی برای

آموزش کتابداری در سطوح مختلف قرار گرفت. شاید یکی از پیامدهای آن اقدام، تشکیل قطب علمی مدیریت دانش در گروه کتابداری دانشگاه شهید چمران شد. مسئولیت خانم دکتر عصاره به عنوان عضو در هیئت امنای کتابخانه‌های عمومی ایران و مسئولیت آقای دکتر عبدالحسین فرج پهلوی به عنوان رئیس کمیته برنامه‌ریزی کتابداری در وزارت علوم نیز می‌تواند ثمره‌ای با ارزش از توافق اینجانب با اعزام همزمان ۴ عضو گروه شد. خرسندانه همه این چهار نفر در اولین فرصت ممکن به درجات دانشیاری و استادی نیز نائل شدند.

درس‌هایی که در دوره کاردانی و کارشناسی ناپیوسته و پیوسته در اهواز تدریس کرده‌ام موارد زیر می‌باشند:

کاردانی: مقدمه کتابداری، مجموعه سازی، مواد مرجع ۱ . ۲، مواد و خدمات کتابخانه برای نوسوآدان، ماشین نویسی فارسی و لاتین، کارورزی ۱ . ۲، کلیات منطق.

کارشناسی: مجموعه سازی ۱ و ۲، گزارش‌نویسی، اداره کتابخانه، آمار و احتمالات برای کتابداران، کارورزی ۳، (روش تحقیق در علوم تربیتی، روش تحقیق در ادیان، آموزش بزرگسالان، آشنایی با کتابخانه و استفاده از آن، در سایر دانشکده ها)، آشنایی با کاربرد کامپیوتر در کتابخانه، اصول کار مرجع، پایگاه‌های اطلاعاتی، مبانی کامپیوتر و برنامه نویسی، سازماندهی ۳. ۲، متون انگلیسی ۱ و ۲.

در غیاب چهار عضو گروه دوره های فوق دیپلم، کارشناسی ناپیوسته، کارشناسی پیوسته و کارشناسی ارشد کتابداری را راه اندازی کردم. در مرداد ۱۳۷۶ آقای دکتر عبدالحسین فرج پهلوی پس از فارغ التحصیلی به ایران بازگشتند و زمینه راه اندازی دوره کارشناسی ارشد کتابداری بیش از پیش فراهم شد. یادآوری می‌کنم که من یکی از داوران خارجی پایان نامه دکتری آقای دکتر فرج پهلوی که در استرالیا درس می‌خواند بودم.

روزی که آقای دکتر کوکبی به ایران برگشتند و قرار بود دوره کارشناسی ارشد کتابداری افتتاح شود، دچار خونریزی مغزی شدم. مدت چند روز در بیمارستان جندی شاپور بستری شدم، بعد با هواپیما به تهران منتقل شدم و تحت عمل جراحی قرار گرفتم و پس از بهبودی به اهواز بازگشتم و به‌سختی پیگیر جلب نظر مقامات دانشگاه برای انتقال به دانشگاه مشهد و یا بازنشستگی زودتر از موعد شدم. با انتقال به دانشگاه فردوسی از دو سوی موافقت شد. به یقین در این انتقال در اهواز آقای دکتر مسعود صفایی مقدم که مورد مشورت رئیس دانشگاه آقای دکتر ساری قرار گرفته بود و در مشهد دکتر اسدالله آزاد، مدیر گروه کتابداری، نقش اساسی داشتند. روزی در تماس حضوری که با دکتر نجفی سرپرست قبلی دانشگاه داشتیم، ایشان اظهار داشتند من و

شما همه زحماتی را که باید برای دانشگاه شهید چمران بکشیم، کشیده ایم و حالا که وضعیتی نامشخصی داریم بهتر است به مکانی که به آن وابسته هستیم، بقیه زندگی را بگذرانیم.

خرسندم که بسیاری از دانشجویانی که با من درس داشتند، توانستند مدارج بالای تحصیلی و شغلی را به دست آورند. از دوره اول سال ۱۳۶۲ خانم فریده سالمی پور، خانم رضایی و آقای اهوازیان در سطح فوق لیسانس درس خواندند و خانم سالمی پور اکنون در دانشگاه آزاد اهواز تدریس می کند. آقای علی اصغر شیری دیگر دانشجوی دوره کاردانی اکنون با درجه دکتری در یکی از دانشگاه های کانادا تدریس می کند. آقایان مازیار امیر حسینی و عباس گیلوری دو دانشجوی دوره کارشناسی ناپیوسته بودند که در دانشگاه شیراز دکتری گرفتند.

یکی از سنت های خوبی که خیال می کنم در تثبیت آن نقش داشته ام این است که همواره یک تحصیل کرده کتابداری در رأس کتابخانه مرکزی وجود داشته است، هر چند دوره های کوتاهی این گونه نبوده است ولی به هر حال یا من بودم یا آقای فرج پهلوی یا خانم عصاره و یا آقای عظیمی، و الان هم که یک متخصص در رأس کتابخانه هست که پیگیر تولید این متن بوده است. البته که در بسیاری از دانشگاه های دیگر چنین امکانی وجود داشته است، اما همواره اعضای هیئت علمی سایر رشته ها به خاطر کسب امتیاز تلاش دارند تا این پست را به خود اختصاص دهند. موردی که متأسفانه بیشتر در دانشگاه های پزشکی شاهد آن هستیم.

سنت دیگری که در این دانشگاه برقرار شد و برای دانشگاه افتخار است این است که من ۱۸ سال مدیر گروه و همزمان سال ها رئیس کتابخانه مرکزی بودم و ترکیب این دو پست زمینه های مناسب علمی را که بتوانم به درجه دانشیاری (۱۳۶۷) و سپس استادی (۱۳۷۳) نائل شوم، فراهم آورد. موضوعاتی که در کتابخانه مرکزی با آن روبرو بودم، ایده ها و انگیزه های خوبی برای تحقیق و انتشار گزارش تحقیق برایم فراهم می آورد. نکته مهم اینکه تقریباً همه مقالاتی که بر اساس آنها دانشیار و استاد شدم در مجلات علمی پژوهشی غیر کتابداری منتشر شده است. اولین کسی در ایران هستم که در رشته کتابداری دانشیار و استاد شدم. این موضوع هم برای من و هم برای دانشگاه شهید چمران افتخار آور بوده است، به ویژه نشان می دهد که تصمیم من برای ترجیح ادامه تحصیل در دوره کارشناسی ارشد کتابداری و نه علوم تربیتی، تصمیم درستی بوده است. استاد شدن من در این رشته انگیزه زیادی در دیگر همکاران کتابداری در سراسر ایران بوجود آورد و اعتماد به نفس بالایی را ایجاد کرد، دیگر مشخص شده بود که در رشته کتابداری نیز مانند سایر رشته ها میتوان به درجات بالای دانشگاه دست یافت.

دیگر سنتی که دانشگاه‌های دیگر از آن پیروی کردند، پذیرش سردبیری مجلات علمی پژوهشی بود. در سال ۱۳۶۶ سردبیری مجله علوم تربیتی دانشکده علوم تربیتی را برعهده گرفتم، پس از من آقای دکتر فرج‌پهلوی به این مقام رسید. در دانشگاه تهران آقای دکتر عباس حری، در دانشگاه اصفهان آقای دکتر شعبانی و در دانشگاه فردوسی پس از من، دکتر محمد رضا داورپناه و سپس دکتر فتاحی این مسئولیت را بر عهده گرفتند. نکته‌ای که اشاره به آن سودمند است این بود که در دوره کارشناسی علوم تربیتی و مشاوره و راهنمایی خوانده بودم و سردبیری من برای مجله علوم تربیتی بی دلیل نیز نبود. هفتاد شماره فصلنامه کتابداری و اطلاع رسانی کتابخانه مرکزی آستان قدس به سردبیری من منتشر شد. خوشبختانه هر سه مجله‌ای که سردبیر آن بودم به درجه علمی پژوهشی نائل شدند.

شواهدی که قابل رؤیت هستند گواهی می‌دهند که دانشگاه شهید چمران از لحاظ کتابداری در وضعیت بهتری در مقایسه با دیگر دانشگاه‌های ایران قرار دارد و خدا را شکر می‌کنم که در این موفقیت سهیم هستم.

درست است که مشهدی هستم، اما بیست و یکسال از عمر کاریم در دانشگاه اهواز گذشته است. رشد علمی من از یک مربی ساده به استادی دانشگاه، سردبیری مجله و مقالات و کتاب‌هایی که نوشتم در شرایط و آرام و ناآرام (جنگ) در دانشگاه شهید چمران اهواز بوده است. ویژگی خوزستان این است که افرادش با هم صمیمی هستند و اگر از هر یک از کتابدارهایی که قبلاً در کتابخانه مرکزی با من کار می‌کردند؛ مانند آقای آبدیده، خانم کاردی، آقای زرگر، آقای رونق و دیگران پرسیده شود، همه آنها به من حسن نیت و علاقه دارند و دوران کار با من را دوران خوشی اعلام می‌کنند. من هم متقابلاً همان احساس را به آنها دارم. البته من همه تلاشم را می‌کردم تا به وظایف قانونی خود نسبت به آنها عمل کنم. به عنوان مثال یادآور می‌شوم که دلیل کناره‌گیری من از ریاست کتابخانه مرکزی دانشگاه درگیر لفظی شدید من با آقای دکتر سیاری معاون مالی دانشگاه به دلیل کاستن ساعات اضافه‌کاری کارکنان به شرحی که من گزارش کرده بودم، بود. کار به جایی رسید که قرار گذاشتیم در بیرون از دانشگاه به درگیری فیزیکی پردازیم که شکر خدا چنین نشد.

موارد بالا فضای کلی مثبت از دوران کاری من در دانشگاه اهواز بود، عادت ندارم که موارد منفی را در ذهن خود نگهدارم ترجیح می‌دهم که چیزهای خوب را به یاد داشته باشم.

از وقتی به مشهد آمده‌ام ارتباط من با گروه کتابداری دانشگاه شهید چمران قطع نشده است و هر چند وقت یک بار برای دفاع پایان نامه یا برای سخنران یا برای شرکت در بزرگداشتی که برایم تدارک می‌بینند، به اهواز می‌آیم. چون نقشی در رشد جنبه‌های فرهنگی این شهر و این دانشگاه داشته‌ام، حس خوبی به اهواز

دارم. همچنین باید بگویم اگر اهواز پایتخت کتاب ایران شده است؛ به هر حال زمینه‌ها و بسترهای مناسبی توسط من و دیگر همکارانم در اهواز فراهم شده است و این نکته‌ای بود که جشن بزرگداشت بازنشستگی آقای دکتر مرتضی کوکبی در اسفند ماه ۱۳۹۴ در کتابخانه مرکزی عمومی اهواز بر آن تاکید داشت. روابط انسانی همیشه در اهواز خوب بوده است. بارها و بارها در خواب می‌بینم که علیرغم انتقالم به مشهد به دلایلی نامعلوم به اهواز بازگشته‌ام. ذهنم همیشه در اهواز است. اهواز و دانشگاه شهید چمران جزئی از وجود من شده است. خرسندانه همسرم نیز اهواز و اهوازیان را دوست دارد، او نیز سال‌ها به عنوان کتابدار در کتابخانه دانشکده پزشکی کار می‌کرد.

در سال ۱۳۷۰ در جزوه‌ای ۵۰ صفحه‌ای، فشرده‌ای از فعالیتهای آموزشی- پژوهشی گروه کتابداری را تشریح کردم. و در سال ۱۳۷۴ در گزارش شماره ۱۱، مدیریت برنامه ریزی و ارزیابی آموزشی معاونت آموزشی دانشگاه شهید چمران، فعالیتها و دست‌آوردهای آموزش کتابداری در دانشگاه شهید چمران اهواز را تشریح کرده‌ام. امید است این دو متن هنوز در اداره مربوطه و نیز در کتابخانه مرکزی یا گروه کتابداری دانشگاه شهید چمران موجود باشد تا برای نگارش تاریخچه ای کامل از این حوزه علمی مورد استفاده آیندگان قرار گیرد. نیز امیدوارم که اگر استفاده ای از آن دو متن و این نوشته می‌شود، به نویسنده یا گردآورنده آن که من باشم نیز اشاره شود. موردی که متأسفانه در صفحه ۱۹۷ به بعد کتابچه راهنمای دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید چمران اهواز نادیده گرفته شده است. به این معنا که بخشهایی از متن تهیه شده توسط بدون ذکر منبع نقل شده است.